

جامعه مدنی: از فتوایس تا کاپیتالیسم

نوشته: امیرحسین فرزانه

غرض از این مقاله توضیح چند مطلب اساسی است. نخست خاستگاه جامعه مدنی و محدودیت‌های آن و سپس عطف نظر به اینکه چرا در بعضی از ممالک پیشرفته صنعتی مثل کشور آلمان آزادیهای سیاسی و مدنی جانفِتاد و از جهاتی وجه شباهتش با ایران و پس از آن چاره جمهوری اسلامی ایران در برقراری جامعه آزاد مدنی.

با آنکه بشر تاکنون در شناخت علمی بودیاش و منزلگاه اصلی خود که همان جامعه است بدلائل ایدئولوژیک هنوز توفیقی بدست نیاورده و کمابیش اسیر قوانین کور و ناشناخته آن باقی مانده و نتوانسته است جامعه‌ای خوش بخت بسازد ولی از حق نباید گذشت که همان آرزوهای خیر و سعادت بشری که از زبان مشاهیر و بزرگان فلاسفه و بشر دوستان طی تاریخ جاری شده است متضمن نشئه‌ای از حقوق انسانی و شرح صدر و دوری جستن از سخت‌گیریها و تعصبات خام بوده است. نشئه‌ای که از اجزاء مهم آزادیهای مدنی است. آنجا که افلاطون در باب سیاست می‌گوید: «مجازات واجب است اما قوانین جزا باید برای تنبیه و اصلاح مجرم باشد نه کینه جویی و آزار. میان مردم باید سازگاری و محبت باشد نه بغض و عداوت» مطلبی گفته که امروز هم مصداق دارد. یا آنجا که ارسطو می‌گوید: «... از آنجا که داوری و اجرای داد بوسیله قانون می‌شود باید متوجه بود که چون همیشه قانون بر همه کیفیات قضایا احاطه و شمول ندارد بعضی اوقات رعایت انصاف بهتر از جمود قانون یعنی اجرای عدالت است ...» (به نقل از سیر حکمت) به نکته ظریفی اشاره کرده است که امروز هم باید سرمشق ما باشد. یا ملاحظه کنیم در آن هنگام که حکومت دینی و دینداران

متعصب تسمه از گردن مردم می‌کشیدند امام محمد غزالی (۵۰۲-۴۵۰ هجری) که خود از جمله متشرعان اشعری مسلک بود. با چه وسعت صدر و زبان مستدل و دل نشینی که خبر از سازگاری دین و تسامح می‌دهد از شرف خرد و خردمندان و از برتری خرد بر عبادات صوری و تظاهر آمیز سخن می‌گوید. اگر اندکی در این نقل قول ملاحظه کوتاهی سخن را نکرده‌ام معذورم دارید که بسیار شنیدنی است. در کتاب نصیحت الملوک می‌فرماید: «... خدای تعالی خرد را بر نیکوترین صورتی بیافرید و



فرمودش برو، برفت، پس فرمودش بیا، پیامد آنکه او را گفت در همه عالم نیافریدم چیزی نیکوتر و بزرگوارتر از تو و همه خلائق را ثواب و عقاب بتو خواهم دادن و دلیل بردستی این قول آنست که خدای را بر بندگان دو چیز است: امرست و نهیست و این هر دو بر خرد موقوف است چنانکه در محکم تنزیل خود گفت: فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (تقوای الهی پیشه کنید ای صاحبان خرد) و اولوالالباب خداوندان خرد باشند و خرد را بتازی عقل گویند ... و هر که خرد دارد و علم ندارد خرد او را بعلم راهنمون بود و هر که دانش دارد و خرد ندارد کارهای او همه باشکونه [بازگونه] بود و

هر که خرد و دانش تمام دارد یا پیامبر بود یا حکیم یا امام و مردم را همه نیکویی و عزّ و مرتبت و صلاح کارهای جهان از خرد است چنانکه شاعر گوید:

مردم را خرد رساند بر ماه
مردم را خرد دهد قیمت و جاه
مردم را خرد بشوید زگناه
مردم را خرد دهد تخت و کلاه

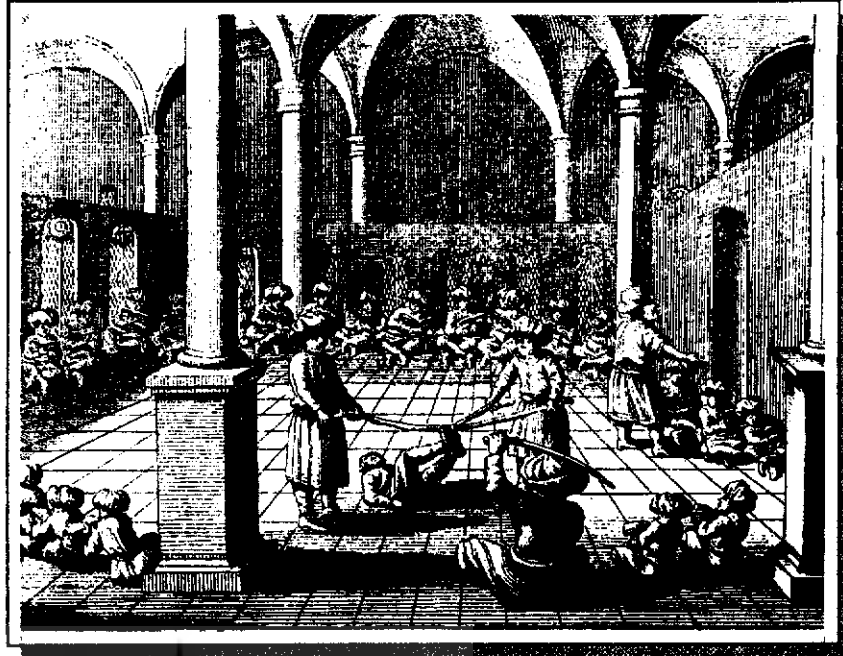
خرد اول ایمانست و میانه ایمانست و آخر ایمانست ... و پیامبر علیه السلام فرمود که: «خدای تعالی هیچ چیز بر بندگان خویش قسمت نکرد برتر از خرد و خفتن خردمند بهتر از عبادت بی‌خرد است و خردمند نازوزه دار بهتر از ناخردمند روزه دار و خندیدن با خرد بهتر از گریستن بی‌خرد است.» (به نقل از نصیحت الملوک به تصحیح استاد جلال‌الدین همائی، صفحات ۲۵۴-۲۵۳-۲۴۷ و ۲۵۷) هنوز نوبت به آن نرسیده است که ما چه باید بکنیم ولی در همین جا نظر حاکمیت جمهوری اسلامی ایران را به این سخنان نغز و بلند و پندآموز جلب می‌کنیم که ظرف دین همان خرد است که در افشاندن بذر آن اهمال کرده‌ایم. دوره حیات غزالی مقارن با قرون تاریک وسطی است که کمی بیش از دو بیست سال با آغاز دوره رنسانس یا دوره تجدد فاصله دارد. در این دوره کلیسا هنوز از قدرت وسیعی برخوردار بود با اعتقاد بنده شرح صدر و شهامتی را که غزالی در شرح شرف خرد و خردمندان نشان داده است هنوز در ضمائر مقدم بزرگان این عصر نقش نیسته بود. شیخ اجل به وجه دیگری کمال هوشمندی خود را نشان داد و مبشر اصل مهم سیاسی گردید که در قرن هیجدهم میلادی قوت گرفت و انقلاب کبیر فرانسسه را مقرر داشت. او در ضمن قصیده‌ای بلند در مدح اتابک ابوبکر بن زنگی می‌فرماید:

بچشم عقل مرا این خلق پاشاهانند

که سایه بر سرایشان نکنده‌ای چو همای

این همان اصل شریف اجتماعی است که

مردم در مجالس مقننه بود و بامانفاج کاپیتالیسم سازوار بود بتدریج و همراه با فراز و نشیب‌هایی در جوامع سرمایه‌داری جا افتاد. دلیل این فراز و نشیب دو چیز بود یکی آنکه مدتی بقایای فئودالیسم با برقراری حاکمیت سرمایه‌داری در جنگ و ستیز بود و دیگر آنکه طبقه متوسط وقت یا همان کاپیتالیسم به آسانی با بعضی حقوق و آزادیهای مدنی مانند حقوق کار و کارگر مخالفت می‌کرد. ما این جریان مبارزاتی را بیش از جاهای دیگر در تاریخ فرانسه مشاهده می‌کنیم. اغراق نیست اگر بگوییم فرانسه طی یکصدسال پس از وقوع انقلاب کبیر گرفتار مبارزات طولانی و انقلابی (منظور انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه است) بین آزادیخواهان و گروههای سلطنت طلب و بناپارتیست‌ها بود که هیچگاه مجال نداد جمهوریت در فرانسه مستقر گردد و مردم از مزایای آزادیهای مدنی بهره‌مند شوند. پس از آنکه آزادی خواهان فرانسه اساس سلطنت لویی فیلیپ (که از خاندان شاهزادگان اورلئان بود و به استبداد حکومت می‌کرد) در سال ۱۸۴۸ برچیدند شارل لوتی بناپارت برادرزاده ناپلئون اول را به ریاست جمهوری برداشتند (۱۸۷۰-۱۸۵۲) ولی او که هوای امپراطوری و جانشینی عم خود را در سر داشت با یک کودتا قوه مقننه را منحل ساخت و شورش کارگران را فروخواباند و تحت قانون اساسی ۱۸۵۲ زمام قدرت را بدست گرفت و تا سال ۱۸۶۰ با استبداد و قدرت تمام سلطنت کرد. بدین ترتیب عمر جمهوری دوم فرانسه بیش از سه سال دوام پیدا نکرد. بهرحال مادام که خاندانهای اریستوکرات اعم از بوربن‌ها و اورلئان‌ها و بناپارتیست‌ها بر تخت سلطنت جای گرفته بودند از حقوق و آزادیهای مدنی جز جنگ و ستیز خبری نبود. آغاز نشو و نمای جامعه مدنی در فرانسه را باید از سال ۱۸۸۳ به بعد که جمهوری سوم استقرار یافت دانست. چنان بود اساس پیدایش و برقراری آزادیهای مدنی در اروپا تجربه آلمان و قیام لوتر اما عقب ماندگی آلمان از قافله جوامع آزاد و برخوردار از حقوق مدنی و سیاسی داستان



یک جامعه را نمی‌توان با بگیر و ببند و شلاق و چوب و فلک ساماندهی کرد. ایجاد جامعه مدنی در گروهی کردن نهادن به قوانین راستین جامعه شناسی، و قانونمند کردن رفتار فرمان دهندگان و فرمان پذیرندگان است. خشونت‌های بی نتیجه طالبان در افغانستان شاهی است براین مدعا (تصویر را یک نقاش ناشناس فرانسوی که گویا در دوره صفویه به ایران آمده بود، نقاشی کرده است).

مخصوص مسلی تجلی می‌یابد - ملت گسترده‌ترین شکل و هیأت جامعه بشری است که با ظهور کاپیتالیسم هم عنان بوده است - کاپیتالیسم بدون وجود کشور و ملت واحد نمی‌توانست رشد و نمو کند. الغاء ناپیوستگی‌های ساختاری فئودالی و یک پارچه و پیوند کردن اقتصاد مناطق امیرنشین در یک کشور و مستهلک ساختن بازارهای محلی در بازار ملی زمینه اقتصادی را جهت تشکیل ملت فراهم کرد. البته این تحول اقتصادی خود مستلزم کشف علم و تکنولوژی و انتشار افکار آزادی خواهانه و انساندوستانه بود که در اولی گالیله و نیوتون و در دومی بزرگانی چون فرانسویس بیکن، اسپینوزا، دکارت و نویسندگان دائرة المعارف کبیر در قرن هیجدهم نقش‌های اساسی ایفا کردند . پس عوامل مادی و معنوی دست بدست هم دادند و روزگار نو را که میدان دارش کاپیتالیسم بود بوجود آوردند. آنچه از آزادیهای مدنی چون آزادی مطبوعات و اندیشه و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن

قوت و قدرت از ملت ناشی می‌شود این اصل از پایه‌های عمده ساختار جامعه مدنی است که طی قرون هیجدهم و نوزدهم در جوامع اروپایی استوار گشت.

حال گوییم نه در جامعه بردگی و نه در جامعه فئودالی تحقق جامعه مدنی امکان پذیر نبود. چه جامعه مدنی مستلزم بوجود آمدن مفهوم و تشکل ملت بود که در دوران گذشته امکان ظهور آن وجود نداشت. در دوره فئودالیسم پاره پاره بودن حاکمیت فئودالی و اداره هر پاره توسط یک واسال یا رعیت شاه و در نتیجه بی‌ارتباط بودن مردم هر پاره مملکت با پاره دیگر سدی عظیم برای ظهور ملت بود. ملت از خصوصیات دوران تازه است. ملت جامعه‌ای از مردم است که در زمان تاریخی معینی پا به عرصه وجود گذارده است. خصوصیات کلی ملت عبارتست از: شرایط مشترک زندگی مادی و معنوی - محدوده سرزمینی که مردم در آن بسر می‌برند - اشتراک زبان و ساختار روانی و برخی صفات مشخصه ملی که مجموعاً در فرهنگ

پندآموزی دارد که باید شنید. در کتاب «زندگی و اندیشه بزرگان» جامعه‌شناسی بدرستی آمده است که «... حکومت مبتنی بر نمایندگی برای بورژوازی مدعی قدرت یک ابزار ضروری بود، بورژوازی تنها با نمایندگی برابر می‌توانست امیدوار باشد که صدایش شنیده خواهد شد. اما بورژوازی آلمان ادعای قدرت را مطرح نساخت بلکه اجازه داد که یک دولت اقتدارگرا طی فراگرد صنعتی شدن هم چنان پابرجای بماند...» (کتاب ترجمه محسن ثلاثی، ص ۲۸۲) قصد بنده همین است که علت بروز این پدیده خاص را در آلمان بیابیم. این بی‌اعتنایی مردم و خصوصاً بورژوازی آلمان نسبت به استقرار آزادیهای بورژوازموکراتیک با وقوع یک فاجعه تاریخی در قرن شانزدهم میلادی که مقارن است با قیام لوتر و تعدیل مسیحیت ارتباط مستقیم دارد. توده مردم از اندیشه‌های تازه لوتر تهییج شده بودند که از جمله آنان جمعیت عظیم رنج کشیده دهقانان بود. در این باب خوبست به انسیکلوپدی امریکانا رجوع کنیم «... فریاد اعاده مسیحیت حقیقی توقعات تازه‌ای را جهت تحقق آرمانهای برادری میان طبقات گوناگون بوجود آورد. در این میان دهقانان بودند که سخت‌ترین رنج‌ها را از ساختار طبقاتی قرون وسطایی کشیده بودند و وضعشان در اثر رواج اقتصاد پولی قرن شانزدهم از بدتر شده بود. دهقانان نواحی جنوبی و مرکزی آلمان با توسل به تشکیلات گروهی دهقانان از برای وادار ساختن حاکمیت‌های اشرافی به شناسایی حقوقشان و شرکت در جنبش لوتری بپا خواستند. انقلاب دهقانی ناگهانی و با شدت آغاز شد. ظرف چند هفته سیصد هزار دهقان به رهبری سربازان با تجربه پیاده‌نظام و به‌مراهی عده‌ای کشیش و نجبای جنگ دیده بهم پیوستند. لوتر که در ابتدا به مقامات توصیه می‌کرد که درخواست‌های منطقی دهقانان را بپذیرند از شدت قیام به هراس افتاد و خواستار آن شد که قیام به وجه شدیدی فرو خوابانده شود. انجام این ماموریت را شاهزادگان برعهده گرفتند و

دست به کشتار وحشتناکی زدند و مجازاتهای بس ظالمانه‌ای درباره شورشیان مقرر داشتند. پس از این کشتار وسیع وحشیانه چنان نظم اجتماعی (بخوانید سکوت مرگبار اجتماعی) حاکم گردید که تا قرون آینده آثارش پای برجایماند. (مردم از آن به بعد نه تنها از دخالت در امور سیاسی بل که از ابراز عقیده در باره فرهنگ و مذهب نیز محروم گردیدند...) این است ریشه تاریخی عقب‌ماندگی آلمان و علت بی‌علاقگی بورژوازی مدعی قدرت آلمان در امور سیاسی».

بیپوده نیست که گاه اعتقاد مردم نسبت به آزادیهای مدنی تا به آن درجه نقصان می‌یابد که حدود نسبی از کسانی که حق رای دارند از شرکت در انتخابات سرباز می‌زنند.

چنین عقب‌ماندگی و رخوت سیاسی باعث شد که آلمان نتواند در انقلابات ۱۸۴۸ اروپا به وحدت سیاسی و ملی دست یابد. اگر این عقب‌ماندگی و رخوت سیاسی وجود نداشت هیچگاه یک سرخوخه گمنام اطریشی بنام هیتلر قادر نمی‌شد برکشور آلمان مسلط گردد و مستبدانه سرنوشته کشور را با هوا و هوس‌های احمقانه برتری نژادی گره بزند و آنچه نمی‌بایست پیش بیاید، پیش آمده باشد. بنده شباهتی نزدیک بین آن وقایع اسفانگیز در آلمان و حاکمیت استبدادی و خشن صفویه بر ایران می‌بینم و طرفه اینکه قیام لوتر با همان اوایل حکومت صفویه در قرن شانزدهم همزمان بود. صفویه با اعمال تعصبات تحمل‌ناپذیر مذهبی و شایع ساختن خرافات و خشکاندن ریشه‌های فرهنگ پارسی و رواج زبان ترکی و عربی و

کشتار بی‌امان مخالفان خود چنان عرصه را بر مردم تنگ کرده بود که جایی برای بروز استعدادها و فرصتی برای پیشرفت احتمالی و دخالت مردم در امور معاشی و سیاسی باقی نگذارد اگر عثمانی و مخصوصاً هندوستان ملجاء و پناهی برای حفظ ادب پارسی نشده بودند بیم آن می‌رفت که گرد فراموشی این میراث ارجمند و فاخر نیاکان ما را فراگیرد و این شناسنامه قومیت ایرانیّت در دل خاک‌ها مدفون گردد.

باری چراغ علم و ادب و فلسفه و تفکر در کشور خاموش شد و کسانی که ذوقی در سر و درکی از اوضاع داشتند فرار را برقرار ترجیح داده و روانه هندوستان یا عثمانی شدند. در همان روزگار صاحب ذوقی بنام علیقلی این بیت را بسبک هندی سرود و مردم را به فرار یا مهاجرت به هندوستان تشویق کرد.

نیست در ایران زمین سامان تحصیل و کمال تانیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد
این میراث مخرب صفویه بود که باعث عقب‌ماندگی پانصد ساله مردم ایران گردید و درست مقارن با دوره‌ای که اروپا سدهای عقب‌ماندگی را یکی پس از دیگری می‌شکست و پایه‌های تمدن تازه را پی‌ریزی می‌کرد ما را از قافله تمدن عقب گذارد. اگر بعدها دولت‌های خارجی در امور ما دخالت کردند و ما را به نیمه مستعمره مبدل ساختند باعث اصلی آن همان میراث صفویه بود و بس.

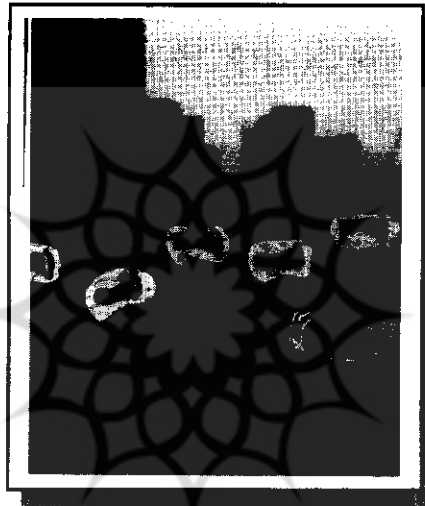
جامعه مدنی با سوپاپ اطمینان؟!
اما درباره حدود آزادیهای مدنی در جوامع سرمایه‌داری باید بدانیم که کاپیتالیسم تا جاییکه این آزادیها راه را برای مقاصد توسعه طلبانه اقتصادی هموار می‌سازد از جامعه مدنی دفاع می‌نماید و سیاست‌های خود را به‌ررنگ و نیرنگی با مزایای جامعه آزاد مدنی می‌آراید و به مردم تحمیل می‌کند مثلاً امروز شاهدیم که جهانی کردن اقتصاد به زندگانی مردم کشورهای مترویل صنعتی صدمه زده باعث گسترده‌ی دامنه بیکاری و بیکاری پنهان و تنزل درآمد طبقه متوسط شده است. در چنان اوضاعی

گردانندگان و حامیان کاپیتالیسم تا جایی که مقدورشان باشد فشار وارده به مردم را به وسیله همین آزادیهای مدنی چون «سویاپ اطمینان» خنثی می‌سازند و مردم را با لفاظی‌های به اصطلاح تئوریک سرگرم می‌کنند. در این جا گفته‌ای از زبان هلموت کهل صدراعظم آلمان را نقل می‌نماییم که چگونگی علاقه حاکمیت را به این آزادیهایشان می‌دهد. چند سال پیش کارگران صنایع فولاد آلمان دست به اعتصابات و تظاهرات عظیمی زدند کسی از صدراعظم راه حل مشکل را جویا شد او به صراحت پاسخ داد به گذارید آنها به کار خود مشغول باشند ما هم موافق با سیاست خودمان عمل کنیم؟؟؟؟!

چون قدرت عظیم اقتصادی در دست سرمایه‌دار است و جامعه هم تحت استیلای اقتصاد قرار دارد بنابراین در عرصه آزادیهای مدنی کاپیتالیستی آنکه برنده است سرمایه‌دار است و آنکه محکوم و بازنده کارگران و طبقه متوسط. سرمایه‌دار با دستیابی به آخرین دست‌آوردهای تکنولوژیک و توسل به تشدید رقابت تحت عنوان «تجدید ساختار» موسسه آزاد است گروه گروه کارگران را بیکار کند و به اصطلاح «انجماد» مردها را رایج سازد و کارگران هم آزادند اعتراض کنند و تظاهرات راه بیندازند یا اصلاً سکوت نمایند و این سناریو یا نمایشنامه ایست که ما امروز شاهد نمایش وسیع آن در اروپا و آمریکا و ژاپن هستیم! یا در همین زمینه از یادمان نمی‌رود که دولت محافظه کار خانم تاجر برای حفظ منافع سرمایه‌داران تا جاییکه مقدورش بود در تضعیف اتحادیه‌های کارگری از پا نه ایستاد و به حق مدنی کارگران لطمه زد. در آمریکا نیز مدت‌هاست که دولت و موسسات عظیم سرمایه‌داری دست به دست هم داده‌اند و در تضعیف اتحادیه‌های کارگری کوشیده‌اند به طوری که امروز کمتر از ۱۶ درصد کارگران در اتحادیه‌ها عضویت دارند و کارفرمایان حتی المقدور از استخدام کارگران وابسته به اتحادیه‌ها خودداری می‌کنند. این هم از معجزات دیگر جامعه مدنی و آزادی مدنی در ممالک پیشرفته صنعتی است. با تضعیف

اتحادیه‌ها هم اخراج کارگران با سهولت بیشتری انجام می‌گیرد و هم تعیین پایه و متوسط مزد را در اختیار کارفرما می‌گذارد. این شگرد اقتصادی را انعطاف‌پذیری قانون نام گذارده‌اند تا چهره آزادیهای مدنی را زشت نه نمایاند.

هنگامی که دولت کارگری انگلستان معادل ۱/۵ اقتصاد انگلیس را ملی اعلام کرد و آنرا به حساب موضع سوسیالیستی خود گذارد ظریفی در یکی از روزنامه‌های انگلیس نوشت «سرمایه‌داری آنقدر سخاوتمند است که صنایع آسیب دیده از جنگ و و ناسودده خود را به هزینه ملت به دولت واگذار می‌نماید»؟! کمیته تفتیش عقاید که توسط سناتور مک کارتی



امریکایی در سالهای نخست دهه ۱۹۵۰ علیه مذنونین به کمونیست بودن برپاشد دلیلی دیگر در محدودیت آزادی‌های مدنی است امثله زیاد است و می‌گذریم. با توضیحاتی که دادیم این نکته روشن می‌گردد که آن جامعه مدنی و آزاد که در آن مردم صاحب مملکت و دولت‌ها منتخب و مجری خواست‌های مردمند اصلاً وجود خارجی ندارد اگر نگوییم این جامعه مدنی و آزاد مآلاً مطیع حاکمیت بلامنازع کاپیتالیسم است می‌توانیم بگوییم لاقلاً کمک دست اوست. در تاریخ دوران سرمایه‌داری فقط یک اعلامیه هست که حقوق واقعی و جدایی ناپذیر افراد انسانی را موکداً مد نظر داشته است و آن اعلامیه استقلال امریکا است (چهارم ماه ژوئیه سال ۱۷۷۶ به قلم توماس جفرسون). ضمن

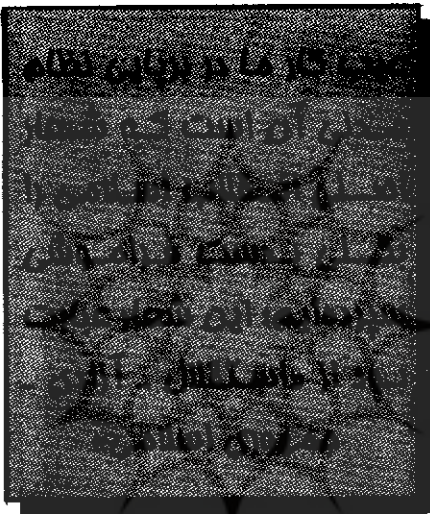
مقدمه چنین آمده است «... خداوند افراد انسانی را دارای حقوقی نموده که انتزاع پذیر نیست. در بین این حقوق حق زندگی و حق آزادی و حق سعادت‌مند بودن اولین مقام را دارا هستند - مردم برای تحصیل و بدست آوردن این حقوق حکومت‌هایی در میان خود تاسیس نموده‌اند و اختیاراتی که این حکومت‌ها دارند همان اختیاراتی است که مردم و اتباع آن حکومت‌ها بدانها تفویض داشته‌اند...» جان مطلب این است که در ادامه مطلب اعلام می‌دارد «هرگاه طرز و شکل حکومتی مانع و مخرب منظور و مقصودی باشد که برای نیل به آن تاسیس یافته است ملت حق دارد که آنرا تغییر بدهد و یا سرنگون سازد و به جای آن حکومت دیگری بیاورد...» روح این اعلامیه که باید آنرا «تذ» وفاق آزادیهای مدنی دانست در متن قانون اساسی آمریکا که بعداً تنظیم گردید انعکاسی ندارد و مدت‌هاست گرد فراموشی آنرا فرا گرفته است. به رغم همه این محدودیت‌ها و دستبردهایی که به حریم این آزادیها زده می‌شود بازهمین مبلغ آزادیهای رایج در کاپیتالیسم یکی از جوه برتری مسلم ساختاری جوامع غربی نسبت به ساختار بسیاری جوامع عقب مانده محسوب می‌گردد.

حکومت فائقه اقتصاد

بنده در همین آخرین بخش مقاله دلیل اصلی محدودیت‌های آزادیهای مدنی را در نظام سرمایه‌داری توضیح می‌دهم. در این نظام به خلاف قوانین علمی جامعه شناسی جزئی از جامعه، یعنی اقتصاد برکل جامعه حکومت فائقه و مطلقه دارد و جامعه بسبب زیگزاگ‌ها و پیچ و خم‌ها و افت و خیزهای غیرقابل پیش‌بینی و سرخود اقتصاد از توازن و سازگاریهای ساختاری و سازمانی محروم و بی‌بهره می‌ماند و سرمایه‌داری تبعات سخت این ناسازگاریها را بر مردم و آزادیهای وی تحمیل می‌کند. بیهوده نیست که گاه اعتقاد مردم نسبت به آزادیهای مدنی تا به آن درجه نقصان می‌یابد که حدود نسیمی از کسانی که حق رای دادن دارند از

شرکت در انتخابات سرباز می‌زنند. اما تکلیف ما در قبال جامعه مدنی چیست؟ بدون تردید رشد آزادی یکی از وجوه مهم تکامل در جوامع بشری بوده است چنانکه آزادی در دورانهای تاریخی بردگی و فئودالیسم و سرمایه‌داری به تدریج از پایه‌های پایین‌تری به پایه‌های بلندتری رسیده است. آزادی با پیشرفت هم‌عنان است. اینکه عده‌ای به وجه تعصب‌آمیزی معترضند جامعه مدنی و آزادیهای مدنی از دست آورده‌های کاپیتالیسم است و بنابراین با جامعه اسلامی ما سازگاری ندارد اعتراض موجه و درستی نیست. چه بدون تردید بورژوازی در روند تکامل تاریخی جامعه مفاهیم معتبر و تازه‌ای از جمله همان آزادی مدنی را در ساختار و سازمان جامعه وارد کرده است که تحقق تام و تمام آن از لازمه‌های پیشرفت در جامعه است. نفس جمهوریت اسلامی همین معنی را متبادر به ذهن می‌کند. تفکیک قوای سه‌گانه حکومتی نیز از همان مفاهیم معتبر ساختاری کاپیتالیسم است که ما هم از آن تقلید کرده‌ایم. به این ترتیب باید قبول کنیم امروز یک کشور اسلامی را هم صرفاً به شیوه امر ونهی نمی‌توان اداره نمود. تجربه ما مؤید این مطلب است. چنانکه پس از بیست سالی که از انقلاب اسلامی می‌گذرد غالباً با همان مشکلاتی روبرو هستیم که در رژیم گذشته مورد اعتراض ما بود. عیب کار ما در برپایی نظام مدنی آنست که شعار اصلی نهضت و انقلاب اسلامی را بکلی بدست فراموشی سپرده‌ایم و آنچه به سر اعلامیه استقلال آمریکا آمد به سر این شعار مهم انقلابی ما هم آمد. شعار عبارت بود از «استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی» و این شعار در اساس و ماهیت امر پایه‌گذار صادقانه همان آزادیهای مدنی است. معنای دو مفهوم آزادی و استقلال برهمگان روشن است و مفهوم «جمهوریت» اسلامی نیز برخلاف بسیاری مسطورات فقهی و قضاوت‌های پیشین آراه مردم را در ساختار حکومت ملاک و مناط قرار می‌دهد و وجوه تند و تعصب‌آمیز را از چهره اسلام می‌زداید و بر قدر و شهرت اسلام می‌افزاید. با این سابقه مردمی انقلاب که تزه‌ای آن حقاً می‌توانست جهانگیر شود و حتی بر سر برخی سازمانهای بین‌المللی سایه افکند و مبشر صلح و دوستی گردد چرا امروز بخشی از حاکمیت به واقعیات این دموکراسی

اسلامی گردن نمی‌گذارد و علناً و رسماً و علی‌رئوس الاشهاد فریاد برمی‌آورند که در حکومت اسلامی محلی و نشانی برای دخالت مردم در امور سیاسی و معاشی مملکت وضع نشده است؟ استنباط از استمرار انقلاب آن نیست که مدام به کوره خشونت‌ها و خط و نشان کشیدن‌ها و اسناد اتهام‌ها بدمیم و جامعه را پاره پاره و قطبی و تضعیف کنیم بل استنباط درست تاریخی آنست که به وعده‌ها و شعارهای مردمی و اصلی انقلاب یعنی «استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی» پای بند بمانیم و در پروردن و به ثمر رساندن آنها از پای نه ایستیم. ممکن است بعضی‌ها چنان بیندیشند که مبادا آزادیهای مدنی با اصل



امر به معروف ونهی از منکر سازگار نباشد و اصلی مهم از اسلام در محاق تعطیل بیفتد. اما بنده رفع شبهه می‌کنم و به عرض می‌رسانم که مفاهیم معروف و اخلاق و عدالت اجتماعی همه از یک ریشه‌اند و آن ریشه همان سازگاری ساختاری و سازمانی جامعه است و اصلاً آن مفاهیم و این سازگاریها از یک جنس می‌باشند. اگر این سازگاریها را براساس یک مدل ترکیبی علمی بسازیم و جامعه را برآن اساس تجدید ساختار و سازماندهی کنیم اصلاً جایی برای منکر و ضد اخلاق و ظلم باقی نمی‌ماند. این درست نیست که خواسته یا ناخواسته به منکرات یا همان ناسازگاریها مجال بروز و ظهور بدهیم. آنوقت با تازیانه معروف به جنگ آنها برویم. چنان جنگی آبادآباد ادامه خواهد یافت و چوبش را مردم می‌خورند. منکرات روی دیگر

از سکه ناسازگاریهای ساختاری و سازمانی جامعه است. جامعه را سازگار سازید آنگاه معروف که همان اخلاق است پروبال خواهد گشود و جامعه را زیر سایه خود خواهد گرفت این سازگاری یا معروف یا عدالت اجتماعی با آزادیهای مدنی و یا علی‌الاطلاق با آزادی پیوستگی جامع و سیستمیک دارد. مادام که قوانین علمی و عینی جامعه شناخته نشده بود و جامعه را پاره پاره مورد مطالعه قرار می‌دادند و از خصوصیات ارگانیک آن بی‌اطلاع بودند بایست به همان طریق سنتی به جنگ با منکرات برخیزند اما اینکه که اصولاً و قوانین سیستمی جامعه شناخته شده است و به جامعه به عنوان یک کل اجتماعی می‌نگرند به طریق گذشته عمل کردن ما به سر منزل مقصود نمی‌رساند و آزادی هم قربانی بی‌نظمی می‌شود.

جامعه آزاد اما فقیر؟

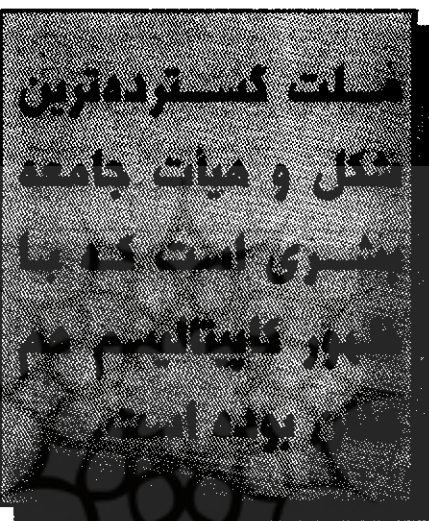
اینکه هفتاد درصد و بقولی ۹۷ درصد از پروژه‌های عمرانی دولتی (همان دولتی که خلاف قوانین اجتماعی همه کاره است و بورکراسیس کمر مردم را خم کرده است) از برنامه‌های زمان‌بندی شده به عقب افتاده و توجیه اقتصادی بسیاری از آنها بی‌اعتبار شده و از میان رفته است و از این راه ثروت عظیمی بیاد ناسازگاریها (بخوانید منکرات) داده شده است و اینکه نتوانسته‌ایم به رغم وعده‌ها و هزینه‌های هنگفت و با داشتن چند بنیاد و یک کمیته امداد که بخش مهمی از اقتصاد مملکت را در اختیار خود دارند و اهم وظایفشان امحاء بلای فقر و محرومیت دوجانبه بوده از جنگ این بلای بزرگ نجات پیدا کنیم و اینکه گرانی بیداد می‌کند و اینکه به رغم بهره‌مند بودن از ذخایر عظیم گاز و نفت بیش از پیش نیازمند ممالک صنعتی هستیم و رفع این نیازمندی به قیمت گزافی برای جامعه ما تمام می‌شود و اینکه هنوز نتوانسته‌ایم در سیاست خارجی ملاحظات ملی و بین‌المللی را پیوند کنیم و اسیر شعارهای خطی و جناحی مانده‌ایم همه و همه از ناسازگاریها یا منکرات سرچشمه می‌گیرند و نه از آزادیهای مدنی. اگر این آزادیها بودند چه بسا با این منبع عظیم تاوان این منکرات را نمی‌دادیم. منکراتی که منشاء بروز بسی منکرات ریز و درشت دیگری گشتند. بورژوازی در بی‌اثر ساختن آزادی منافی می‌برد ما اگر جامعه را بشیوه

متدولوژیک تجدید ساختار و سازمان کنیم و دولت را سرچایش بنشانیم و تحقق همان شعار اصلی انقلاب را پیشنهاد همت سازیم جایی برای تجدید آزادی باقی نمی ماند ما چند گام جلوتر برمی داریم و اعلام می کنیم مفهوم جامعه آزاد آن نیست که مردمش محرومیت و سختی بکشند و دردهای محرومیت و سختی را با آزادی بیان و حق اعتراض جبران نمایند بل جامعه آزاد آنست که در آن جایی برای فقر و محرومیت و تحمیل عقاید و قدری و زورگویی و پرخاشگری و خشونت نباشد. کاپیتالیسم دوره کهولت خود را می گذراند و چنان جامعه ای نعم البدل جامعه سرمایه داری است بگذارید میراث تنگ نظریها و استبداد گذشته از جامعه اسلامی ما بکلی رخت بربندد.

بعدالتحریر

این مقاله به پایان رسیده بود که مصاحبه رئیس جمهور محترم در باره اوضاع اقتصادی مملکت پخش شد دیدم دریغ است با رعایت اختصار به چند نکته در این باره اشاره ای نکنم خصوصاً که با موضوع مقاله هم بی ارتباط نیست. ۱- نه تنها ساختار اقتصادی ما همانطور که رئیس جمهور گفتند خرابست به اعتقاد بنده کل ساختار و سازمان (منظور از سازمان همان ارتباطات ساختاری یا قوه محرکه ارگانیک جامعه بمثابه فیزیولوژی است) جامعه ما نقایص اساسی دارد و این نقایص از دو منبع نشأت می گیرد یکی اینکه خود مفاهیم ساختاری معیوبند و دیگر آنکه بین مفاهیم ساختاری ارتباط حیاتی و سازمانی برقرار نیست و به یکدیگر مدد نمی رسانند و مکمل یکدیگر نیستند. این نقص اخیراً از آن جهت به وجود آمده که قوانین و سیاستها و برنامه های ما که قاعدتاً بایست از نیازهای ساختاری جامعه متأثر باشند و مفاهیم ساختاری را به یکدیگر مرتبط سازند و به حرکت درآورند از چنان خصوصیات و وظایفی بی بهره اند و بیشتر وجوه مقطعی و جناحی و ایدئولوژیکی دارند و گره بر گره مسایل می زنند. مثلاً ساختار نظام تعلیم و تربیت ما عیب کمتری از ساختار اقتصادی ندارد و این نظام چیزی برای خودش است و اقتصاد هم چیزی برای خودش - آموزش در کلیه سطوح باید قوه تفکر و ادراک و تشخیص را تقویت نماید و مشکلات مملکتی را آنچنان که هست (و

نه در پرده تبلیغات) به شاگردان نشان دهد و تفهیم کند تا به اصطلاح شاگرد یک بعدی به مملکت ننگرد و استعدادش در غیر رشته تخصصی هم بچولان بیفتد. امروز از کوزه نظام آموزش ما علم به بیرون نمی تراود و سایر مفاهیم ساختاری چون صنعت و کشاورزی و تکنولوژی و غیره از این بابت صدمات عظیمی می خورند - علم منزلتی ندارد و با تبلیغات این منزلت بوجود نمی آید. علم برای آنکه بارور شود مانند هر جزء ساختاری دیگر باید در دل جامعه جا بیفتد و قبول عامه پیدا کند و چنان شود که از برکت علم و تحقیق صاحبانش به



شهرت برسند و از آسایش زندگی بهره مند گردند - یا باید توجه کنیم اگر صادرات کالاهای غیر نفتی ارزآور است واردات سالانه مواد کشاورزی ما سالانه مبلغ هنگفتی ارز بر است. باید با رعایت اصول و قوانین علمی جامعه بین این دو وجه ساختاری توازن و سازگاری برقرار ساخت تا یکی چوب دیگری را نخورد دیگر آنکه سیاستها و قوانین را با ملاحظات علمی جامعه شناسی و دکتربین های حقوقی وضع نمایند تا جایی برای فعالیت های کاذب و غیر مفید اقتصادی باقی نماند.

۲- رعایت دو اصل بهره دهی اجتماعی (کلمه بهره وری که رایج شده مفید معنی نیست) و عملکرد تولیدی (منظور همان راندمان یا Efficiency است) باید در صدر هر سیاست و هر برنامه ای جای گیرد. بدون رعایت این دو اصل تمام رشته ها پشم خواهد شد. ساختار سالم و ارتباطات سازگار در این باب نقش مهمی

برعهده دارند.

۳- باید جامعه را به مثابه یک گل ارگانیک در نظر گرفت و تقسیم کار را به مثابه استخوان بندی ساختاری جامعه تعمیم و توسعه داد و دولت و مجلس وظایف خود را در حیثه متوازن و سازگار ساختن ارتباطات ساختاری محدود کنند. کارشاقی است اما نمی توان بدون تغییر در وضع موجود معجزه ای کرد. بوروکراسی غول پیکر دولتی ضد بهره دهی و ضد صرفه جویی و ضد آزادیهای مدنی و ضد پیشرفت است باید از بیخ تجدید ساختمان گردد.

۴- صحبت از مقابله امریکا با ایران و آب در هاون کوبیدن امریکا به میان آوردند. هیچکس با رعایت منطق و اصول علمی به اندازه بنده از سیاست های تهاجمی اقتصاد جهانی که سردمدارش امریکاست و نفس تناقض آمیز کاپیتالیسم انتقاد نکرده است با اینحال از گفتن این واقعیت ملموس ناچارم که باید راهی منطقی و بدور از احساسات و شعارهای ایدئولوژیک برای رفع تیرگی های سیاسی بین دو کشور پیدا کرد. برخلاف آنکه اشتها یافته ادامه خصومت مطلقاً بسود مانیست و بخشی از مشکلات ما در خصوص تورم و قیمت ارز و بخصوص دلار و مساله ترانزیت از همین تیرگی و رویارویی خصومت آمیز ناشی می شود شرکاء امریکا هم در رابطه با ما از ادامه این وضع سوء استفاده می کنند واقع بین باید بود و خود را اسیر آنچه لنین درباره تندرئویهای کمونیست ها گفت و آنرا تندرئویهای کودکی کمونیسم نامید نکنیم - عرصه روابط بین المللی دنیا باید برای ما هم درسی باشد و خود را از دیگران ممتاز نه شماریم. ویتنام را هم از یاد نه بریم. درخاتمه عرض می نمایم تا دو دستگی ها یا چند دستگی های خصومت آمیز درونی و جناحی از عرصه مملکت محو و نابود نگردد و قوانین ما سازگار با احتیاجات، مورد تجدیدنظر قرار نه گیرد و حرمت تاریخ انتخابات دوم خرداد ماه در کل جامعه محفوظ نماند حل مسایل اقتصادی مورد نظر رئیس جمهور یا مشکلات متنوع و زیادی روبرو خواهد بود. قطعاً سکوت ایشان درین باب به علامت رضا نیست.

